

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

فریاد عشق

اگر که چشم گشائی صلاى عشق بر آرى
بهل مرا که بگویم نخست یارم و یاری
چه گویمت که رهیدن ز دام و از همه قیدی
دری گشایم و بنشین کنارم و به کناری
بگوبه پیک خردهان که عشق، برد و ربودت
تو غافل از دو جهانی، که عشق دارم و داری
عنان عقل ستاند نه صبر ماند و نه طاقت
عجب ز آتش عشقم نه شرمسارم و ساری
بقای عالم عشق است و هم روان شنوای دل
که تار و پود فلک وحدت است و آرم و آری
به لحن عشق بیندیش و بین سخن که چه گویم
چنین بود چه کند عاشق وظیفه شناسی
ز برق ساعقه بر جان چو بردبارم و باری
در آستان عطا حشمت ار زند سر دعوی
در آتشی که بسوزد به گریه زارم و زاری

فریادی از عشق

هر گاه این مطالب را که بیان گردید با چشم بصیرت بررسی کنی و بدانی که با اصل عالم چه رابطه داری و پس از انجام این مأموریت جهانی به کجا می روی و اصلت کجا است آن وقت فریاد عشقت بر می خیزد و هر چه درک و بینائی و تفکر و تفقه و موشکافیت در استنباط واقعیات بیشتر باشد فریاد این عشق بیشتر خواهد شد.

تو هم توجه کن

حالا که دری گشوده شده است بیا کنار هم بنشینیم، در گوشه ای صحبت کنیم تا وحدت با کمال شکوه برقرار شود. این در رحمتی است، که در مقابل بشر گشوده می شود. در باره آن دقت و توجه کنیم تا بهتر بفهمیم، منظور وحدت هم عین یگانگی و یکرنگی است. در اصل یکی هستیم و باید وحدت را بفهمیم.

بدون خواست الهی برگ از درخت نمی افتد

این که مردم می گویند فلان کس را می کشم، از بین می رود، تا حدودی درست است و تا حدی درست نیست. مثلاً در یک جنگ عده ای کشته می شوند. این افراد در اصل از بین نخواهند رفت، بلکه روح آنها باقی و پایدار است. چون جزء روح کل عالم است و چیزی نیست، که اختصاص به آنها داشته باشد. نیروی کل عالمی است و نیرو از بین رفتنی نیست. جسم آن ها هم، که از عناصر ترکیب یافته، از بین رفتنی نیست. زیرا عناصر آن ها تبدیل به اجسام دیگر می شود و در داخل همین عالم، حول و تحول می باید. لذا مرگی در بین نیست.

مردن بزرگان

این افراد گمنام مانند هزاران سربازی، که در جنگ کشته می شوند، از لحاظ شخصیت دنیایی، که در این عمر حاصل کرده بودند، از بین می روند و فراموش می شوند. اما آن ها که در راه خدا و در راه شعله عشق او فعالیت می کنند و برای اصلاح جامعه و عالم، که همان پرتو خداست، در کار و فعالیت اند و شعله جاویدان اویند، از بین رفتنی نیستند. این است که قرآن می فرماید:

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون. (آل عمران ۱۶۹) نیندار آن ها که در راه حق کشته می شوند، مردگان هستند. بلکه زندگانی می باشند، که در نزد پروردگار خود ارتزاق می نمایند.

شخصیت های جاویدان

می دانید چطور جاویدانند؟ فرض کنید مردم جاهل، آن ها را از بین برده اند. همانطور که بسیاری از پیامبران و مصلحین و نیکوکاران عالم را کشته اند. اما، گفته های آن ها از بین نمی رود و نوشته آن ها قابل اضمحلال نیست. بر قرار است، ناطق است، صحبت می کند، جامعه را ارشاد می نماید و به هیچ قیمتی خاموش شدنی نیست. این است، که قرآن مجید آن را تعبیر به ارتزاق نزد خدا، بیان فرموده. یعنی در نزد خداوند زنده اند و در حال استفاده از روزی الهی می باشند.

بعد از چند هزار سال، باز سخنشان در جامعه باقی است و آثار آن ها برقرار است و ارشادشان ادامه دارد. اصلاً قابل خاموشی نیست. چه کنند، که جلو پیشرفت آن ها را بگیرند؟ چطور بگیرند؟ چیزی است پخش شده و در عالم منتشر گردیده، چگونه می توان مانعش گردید. فرض کنید، هزاران نسخه از کلمات و افکار آن ها را از بین بردند و فقط یک نسخه در زوایای عالم باقی بماند. همان یک نسخه کافی است، که روزی تکثیر و شایع شود. اصلاً خاموشی در بین نیست. چیزی که در عالم پخش و شایع گردیده، چه قدرتی می تواند مانع از اشاعه اش گردد؟

سعدی زنده است

دانشمندان هم این طورند. هفتصد سال است، شیخ اجل سعدی علیه الرحمه تحول یافته. ولی حالا که شما گلستان یا بوستان او را می خوانید، مثل این است که سعدی زنده است و برای شما حرف می زند. علت این است که سعدی همان گلستان و بوستان و افکار اوست. نه خورد و خواب و عملیاتی که در زندگی داشت و نه شکل او. این خور و خواب را همه دارند و همه در این قسمت با او شبیه و شریک اند. اما سعدی در حقیقت همین آثار اوست، که هنوز هم زنده و پایدار است. بر این پایه است، که خود او می فرماید:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

همه دانشمندان زنده اند

همه دانشمندان چنین هستند. بعد از دو هزار سال ارسطو و افلاطون و سقراط و فلوطین زنده اند. بعد از صدها سال دکارت و سایر فلاسفه زنده اند و با مردم حرف می زنند. آثار آن ها، خودشان هستند. عین خود آن ها هستند و ما از آن ها، چیزی جز آثارشان توقع و اصراری نداریم، که خورد و خواب و شکلشان را که مثل دیگران است، ببینیم. افکار و آثارشان برای ما اهمیت بیشتر دارد و ما آن افکار را در اختیار داریم.

رمز زنده بودن

این است رمز زنده بودن. یک مبلغ و یک مصلح یا پیشوا، در زندگی خود خطابه ای می گوید. همین خطابه را در کشورهای مختلف در حیات او می گویند و نقل می کنند. نوشته ها و کتابهایش را در همه جا می خوانند و به یکدیگر توصیه می نمایند. بعد از مرگ او هم همین کار ادامه دارد و در هر جا همان افکار را می خوانند. پس زندگی و مرگ او چه فرقی کرد؟ اصلاً مرگی در کار نیست. آن نادان بیچاره ای که تصور می کند، با کشتن یک دانشمند یا مصلح او را خاموش کرده، اشتباه می کند و سخت در اشتباه است. زیرا این عمل، آهن سرد کوبیدن است. او با اقدام جنون آمیز و نابخردانه خویش گوشت و پوست او را از این صورت که هست، از بین می برد. اما کجا دسترسی به آثار و عقاید او، که در جهان پخش شده است، دارد.

گفتار و سخن و نوشته از بین رفتنی نیست و تا عالم باقی است، باقی خواهد ماند. مگر این که بر حسب مشیت الهی، کره زمین تحول پیدا کند و از این مرحله از زندگی، تغییر نماید و آثاری از زمین باقی نماند. کلمات نیکوی حق و خداپرستی که در دنیا گفته یا نوشته شود، در عالم پخش می گردد و نور می دهد و همیشه خواهد بود.

از بین بردن جسم چاره نخواهد کرد

فرد نادانی که حضرت امیر علیه السلام را ضربت زد، شاید تصور می کرد، با از بین بردن جسم آن بزرگوار، فکر و ارشادش را نیز از بین خواهد برد. در حالی که بعد از هزار و چند صد سال، درخشندگی تعلیمات آن حضرت را، آشکار می بینیم. نه تنها از بین نبردند، بلکه امروزه صدها میلیون مسلمان، به نام نامیش افتخار می کنند و پیرو عقاید درخشان آن حضرت اند.

از آنجا که پیامبران و مردان بزرگ الهی آگاهند و می دانند، که به اصل باز می گردند و ایمان دارند، که پس از تحول، به دوست نزدیکتر می شوند، خوشحال و شادمانند، که هر چه زودتر این راه را طی کنند و به مقصد برسند و به معبود عزیز اتصال بیشتر یابند. این ها می دانند، که روح از پروردگار است و به پروردگار، ملحق می شود. لذا شایق شهید شدن اند، تا زودتر به این سعادت نائل آیند و این را برای خود، خوشبختی و افتخار می دانند. در حالی که اشخاص نادان تصور می کنند، با شهادت آن ها، لطمه ای به ایشان وارد کرده اند و جلو پیشرفت عقاید الهی آن ها را گرفته اند.

مصالح معنوی و دنیایی

این نیک مردان، عاشق ذات مقدس الهی بودند و در این راه هیچ چیز را ارزش قائل نمی شدند و از جان دریغ نداشتند. وقتی عشق، پس از فهم و قبول آمد، آن طور که اشخاص تصور می کنند، عنان عقل را نمی گیرد و مصالح دنیوی و سایر چیزهایی که مردم عادی جزء عقل و عاقبت اندیشی و سیاست زندگی می دانند، تحت الشعاع قرار می گیرد. به همین دلیل است، که عقلا و صلحا و مصلحین و پیشوایان بشر و پیامبران و راهنمایان، مصالح معنوی و اخلاقی را مافوق و مقدم بر سیاست و سیادت زندگی خود قرار می دادند. چون مردم زمانه، عقل را مال اندیش در امور معاشی و سیاست مالی به شمار می آورند. این است، که به پیامبران و مصلحین، نسبت جنون می دهند و آن ها را، دیوانه می خوانند. بلی از دیدگاه آن ها مجنون اند. زیرا مصالح زندگی خود را ناچیز شمرده و در راه تبلیغ حقیقت، خویش را به آب و آتش می زنند. در راه پخش تعلیمات، ناچارند، از منافع مادی و پول و مقام بگذرند و این عمل در نظر مردمی که، همه عقلشان، تنظیم امور زندگی است، جنون می آید و این تعجبی نیست.

مقصود مقام نیست

پس برخلاف کسانی که می پندارند، راه مردان، راه حق و حقیقت در ابلاغ و تبلیغ اوامر الهی، قصد کسب مقام و برتری و جاه دارند، چنین نیست. زیرا این امور برای آن ها جز زحمت، رنج، دردسر، فشار، تحمل، صدمات، طعنه، فقر، بی پولی، خرج سرمایه، نطلبیدن اجزاز مردم و پخش ثروت و فداکاری در راه خداوند، هیچ ندارد و به همین لحاظ است، که به زندگی هر یک از پیشوایان معنوی و مصلحین بنگرید، آنرا توأم با رنج، فشار، قتل، آزار، ایذاء، فقر، گرفتاری مالی و انواع و اقسام رنجهای می بینید. همین امر بهترین دلیل است، که محرک آن ها در بیان سخن حق، کسب جاه و مقام و مال و منال نبوده است. بلکه انگیزه عشق به حق، آن ها را وادار به این همه فداکاری می کرد. این است دلیل بارز و حقایق و درستی گفتار آن ها.

فداکاری بزرگان

این بزرگواران برگزیده، در انجام وظیفه و مأموریت خود، مصالح مادی زندگی را پشت سر نهاده و در راه ابلاغ اوامر الهی و تصفیه و تطهیر اخلاق عالم بشریت، صبر و طاقت را شعار خود قرار می دهند. راستی آتش عظیم عشق و سوز آنان، باعث تعجب و شگفتی است. این عشقی است، که در آن شرمساری راه ندارد. بلکه توأم با افتخار و سربلندی است. حقیقت حکم می کند، که عشق مجازی و غیر مجازی ندارد و هر جا بروز کند، از همان عشق پاک عالمی است. عشق به خدا و وحدت و اصلاح اجتماعی شرمساری ندارد. بلکه خوشحالی و افتخار هم دارد. عشق به کار و فعالیت و خدمت در راه عالم بشریت، عین افتخار و سعادت است.

معنی وسیع عشق

حقیقت این است، که عالم بر روی عشق بنا شده و مقام آن بر پایه عشق است و این سخن را قبلاً هم گفته ایم. اگر خداوند، عشق به آفرینش نداشته باشد، آفرینش را به وجود نمی آورد. زیرا تا کسی شوق و علاقه، به کاری نرزد، دنبال آن نمی رود. باید یک عشق بسیار قوی و ملتهب و آتشین موجود باشد، تا این دستگاه عظیم و رنگارنگ و پر فعالیت عالم به وجود آید.

در اینجا معلوم می گردد، که عشق از روی عقل است. زیرا خداوند عقل کل است و چون تشخیص داد، که آفرینش لازم است، عشق به آن پیدا کرد. پس روشن شد، که عشق از روی عقل است و جرأت نداریم، بگوییم، که عشق از روی نادانی است. عشق خالق بزرگ به مخلوقات، در همه کاینات ظاهر و بارز است. مخلوقات هم همین عشق را به خالق دارند، که شتابان در راه بازگشت به سوی او در تکاپویند. بقای عالم بر این عشق قرار داده شده است. وجود روان نیز که همان نیروی واحد به هم پیوسته تفکیک ناپذیر غیر قابل انفصال است، نیز ضامن بقای عالم است. زیرا این نیرو با هر شیئی و موجودی که از عناصر لایزال عالم تشکیل شود، کار توأم با عشق و شوق انجام می دهد و تار و پود عالم بر این وحدت بنا گردیده است، همان وحدتی که این همه در باره آن سخن گفتیم و تازه مختصری از حقایق آن بیان شده است.

وحدت، جزء فطرت و خمیره و طبیعت موجودات است و بشر نیز که از موجودات عالم است، مشمول آن می باشد. منتها تفاوت در آگاهی و اطلاع از این حقیقت است و باید همگان با آن به خوبی آشنا باشند و سخنانی که در اینجا بیان می گردد، به منظور پخش همین آگاهی است و از خداوند مقتدر توانا می خواهیم، ما را در این خدمت توفیق بزرگ عنایت فرماید.